

حضرت مولانا فرمود: «... هر که سخنان سنایی را به اعتقاد مطالعه نماید، کلام ما را ادراک کند و از آن برخوردار شود و برخوردار». (مناقب العارفین، ج ۱، ص ۴۵۸)

بحث درباره احاطه مولانا بر همه ظرایف ادبیات ایران شاید به دلیل ایضاح موضوع ضرورتی نداشته باشد. اشعاری که مولانا سروده است از حیث مضمون، وزن، قافیه و ردیف با اشعار شاعرانی چون رودکی، منوچهری، ناصر خسرو و حتی خیام و مخصوصاً سنایی و عطار پهلو می‌زند. این علاقه از پدر و مرشدش سید برهان‌الدین محقق ترمذی بدو به ارث رسیده است. برهان‌الدین محقق در مقالات خود در تأیید گفته‌هایش از سنایی استشهد کرده و بهاء‌ولد نیز اکثر شواهد و امثال و مضامین خود را از بزرگانی چون سنایی و عطار اخذ یا نقل کرده است. مولانا در مثنوی چندین بار به احترام از سنایی نام برده و حکایاتی از الهی نامه (حدیقه الحقیقه) وی نقل کرده است.

با وجود احترام فراوانی که درباره سنایی و عطار ابراز می‌کند از مقایسه و اظهار نظر درباره جذبات آن دو با خود و ارزش سخنانی که از این جذبات زاده است، ابا نمی‌کند و می‌گوید: «حکیم الهی، خواجه سنایی و خدمت فریدالدین عطار - قدس الله سرهما - بس بزرگان دین بودند ولیکن اغلب سخن از فراق گفتند اما ما سخن همه از وصال گفتیم».^۱ به نظر سنایی و عطار، انسان در این جهان هر قدر که بتواند مدارج تعالی را طی کند، باز این قالب تن برای او حجابی عظیم است. انسان تا نمیرد به حقیقت نمی‌رسد و بهشت حقیقت تنها با مرگ اختیاری حاصل می‌شود:

بمیرای دوست پیش از مرگ اگر می‌زندگی خواهی

که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما^۲

در شعر و شاعری، مولانا از همان آغاز وارث این دو شاعر بزرگ خراسان شد. سنایی که وی با آنکه چندین نسل بعد از وفات او به دنیا آمده، برایش مرثیه‌ای عارفانه و پرمعنی ساخت:

گفت کسی خواجه سنایی بمرد

مرگ چنین خواجه نه کاری است خرد...^۳

و عطار که ملاقات با او در صحبت پدرش در نیشابور سال‌های قبل از کشتار مغول تأثیر عمیقی در خاطرش باقی گذاشت.^۴ تأثیر این دو

شاعر هم در غزلیاتش نشان خود را باقی گذاشت و هم در مثنوی‌اش. با این حال تأثیرپذیری از جاذبه سبک بیان این دو پیشرو بزرگ شعر صوفیانه فارسی مانع از تجلی اصالت بی‌نظیری که شعر او را از هر شعر عرفانی دیگر متمایز ساخت، نشده، خاصه که به گفته او عطار و سنایی همه سخن از فراق گفته بودند و سخن وی همه از وصال بود.^۵

تأثیر شعر قدما در مثنوی، البته قابل ملاحظه است و پاره‌ای از ابیات مثنوی نیز یادآور اشعار مشهوری از شاعران گذشته است که ممکن است گوینده (مولانا) ناخودآگاه متأثر از آنها باشد.^۶

نفوذ سنایی و عطار در مثنوی، البته از نفوذ گویندگان دیگر بیشتر است و اینکه شیخ عطار هنگام عبور بهاء‌ولد از نیشابور به بغداد نسخه‌ای از «اسرارنامه» خویش را به پسر وی، جلال‌الدین محمد هدیه کرده باشد و همچنین این نکته که مولانا تا حدی برای آنکه جای «حدیقه» را نزد پیروان وی بگیرد، نظم کرده باشد،^۷ ممکن است بدان سبب مورد تأکید واقع شده باشد تا مثنوی را تکمله و دنباله کاری نشان دهند که از سنایی و عطار آغاز گردیده است و در عین حال بدین سبب، آنچه را مولانا در زمینه مقالات و افکار صوفیانه یا طرز بیان آنها به عطار و سنایی مدیون است، توجیه نمایند.

سنایی که بارها مولانا وی را در دیوان با محبت و ارادت یاد می‌کند، در مثنوی نیز به عنوان «حکیم»، «حکیم غزنوی» و «حکیم کامیار» یاد می‌شود و یک جا هم وی را «حکیم بُرده‌ای» یا «حکیم پرده‌ای»^۸ می‌خواند، که شاید این تعبیر اخیر اشارت باشد به اینکه وی بُرده و مجذوب و ربوده حق بوده باشد یا آنکه در پرده سخن یا در قیای غیرت حق مستور و محجوب بوده باشد. به هر حال، این طرز تعبیر اهمیت وی را در نظر مولانا می‌رساند و معلوم است که وی بیش از هر شاعر دیگر در مثنوی تأثیر دارد. چنانکه غیر از اخذ بعضی قصه‌ها و شرح بعضی اشعارش که در عنوان مطالب به آنها اشارت هست، تعدادی از مضامین کلام نیز ظاهراً بدون توجه، در سخن مولانا انعکاس دارد و این جمله نشان انس و الفت مستمر جلال‌الدین محمد با آثار اوست.

ارتباط فکر و تعلیم مولانا با آنچه از عطار و سنایی اخذ و نقل می‌کند، نکته‌ای است که بدون توجه بدان ارزیابی مثنوی دشوار خواهد بود. افلاکی از قول خود وی بدین مناسبت در دو جا نقل می‌کند که «هر که سخنان عطار را به جد خواند اسرار سنایی را فهم کند و هر که سخنان سنایی را به اعتقاد مطالعه نماید، کلام ما را ادراک کند و از آن برخوردار

رسد و هر که سخنان سنایی را به جد تمام مطالعه کند به سیر سنایی سخنان ما واقف شود». ۱۰

از همین جاست که آنچه مولانا به سنایی مدیون است، در شناخت ماخذ مثنوی اهمیت خاص دارد. با توجه به تکریم فوق العاده‌ای که مولانا در حق سنایی دارد و اینکه مربی و مرشد او، سید برهان الدین محقق هم غالباً در معارف و مجالس خویش به اشعار سنایی استشهد می‌کند، چنانکه آورده‌اند که: «گفتند که سید برهان الدین سخن می‌فرماید، اما شعر سنایی در سخن بسیار می‌آورد. سید فرمود: همچنان باشد که می‌گویند؛ آفتاب خوب است، اما نور می‌دهد، این عیب دارد، زیرا سخن سنایی آوردن آن سخن است و چیزها را آفتاب نماید...»^{۱۱}؛ و افلاکی گوید: «همچنان حضرت ولد فرمود که سید (برهان الدین) با سنایی چنان عشق داشت که مولانا با شمس الدین تبریزی». ۱۲

در مجالسی که سید برهان الدین ترتیب می‌داد، غیر از مجالس وعظ که عام بود، مجالس خاص نیز داشت که فقط دوستان ارادتمندان محرم در آن حاضر می‌آمدند و غالباً اقوال وی را نیز یادداشت می‌کردند و آنچه امروز «معارف محقق ترمذی» خوانده می‌شود، نمونه این گونه مجالس اوست. در این مجالس و هم در مجالس وعظ، سید مکرر سخنان سنایی را یاد می‌کرد و او را «حکیم» می‌خواند و تعظیم بی‌حد می‌کرد. در معارف او هم نشان توجه به سنایی پیداست و از آن گذشته علاقه‌ای که در ضمن سخن به نقل اشعار و مصرع‌های لطیف و زیبا داشت از قریحه شعری حاکی به نظر می‌آید و ذوق شعر مولانای جوان هم که سال‌های بعد از وی به نحو انفجار آمیزی ظاهر گشت باید تا حدی از تأثیر وی ناشی باشد، از آنکه نشان این قریحه در آنچه وی از آن به «فوائد والد» تعبیر می‌کند، پدیدار نیست. ۱۳

علاقه مولانا به شعر سنایی، که تجدید عهدی با خاطره سید محقق نیز بود، موجب می‌شد که الهی نامه او در حوزه مولانا همچون یک کتاب مقدس مورد تعظیم باشد و حتی یاران را که گاه برای الزام توبه یا حفظ عهد و پیمان به آن کتاب سوگند دهند، چنانکه در موارد دیگر سوگند به قرآن معمول بود. افلاکی حکایتی در این باره آورده است که: «همچنان ولی الله علی العیان، سراج الدین مثنوی خوان - رحمة الله علیه - از حضرت چلبی حسام الدین - قدس الله سره - روایت چنان کرد که روزی یکی را از مریدان خود سوگند می‌داد که به کار نامشروع مشغول نشود و بر سر رحل الهی نامه حکیم را پوشانیده پیش آورد. در حال حضرت مولانا



شود و بر خورد»^۹ و نیز «روزی حضرت مولانا فرمود که هر که به سخنان عطار مشغول شود از سخنان حکیم مستفید شود و به فهم اسرار آن کلام

از در درآمد. پرسید که چه سوگندخوارگی است؟ چلبی فرمود که فلانی را از تهتک سوگند می‌دهم، ترسیدم که به مصحف سوگندش دهم، الهی‌نامه را روپوش کردم، فرمود که والله این قوی‌تر می‌گیرد، از آنکه صورت قرآن بر مثال ماست است و این معانی روغن و زبده آن^{۱۴}. این تأثیرپذیری مولانا از سنایی که در قصه مناقشه قانعی طوسی (ملک الشعرا) درباره سلجوقیان (روم) هم نشانه‌اش پیداست، البته شایان توجه و تعمق و تأمل است.

علاقة مولانا به سنایی که بر حد اعلائی خود رسیده بود و علت آن هم شاید در تعالیم والد وی و استادش محقق ترمذی بوده باشد، سبب شد که یکبار که قانعی در حق سنایی طعن کرده بود و حکیم غزنوی را به جهت جسارتی که در تضمین اجزای قرآن در شعر خویش کرده بود، در خور تخطئه یافته بود، با او به شدت پرخاش کرده بود و به رغم او خود وی نیز در غزلیات خویش آنچه را او در شعر سنایی در خور ایراد یافته بود تکرار و تقلید کرده بود.^{۱۵}

نظیر همین مناقشه و طعن قانعی در حق سنایی در جای دیگر از **هناقب افلاکی** هم دیده می‌شود: «همچنان از اکابر یاران منقول است که روزی امیر قانعی که ملک الشعرا زمان بود از حضرت مولانا پرسید که سنایی مسلمان بود؟! فرمود که مسلم بود و نوربخش مسلمانی بود. قانعی سر نهاد و رفت».^{۱۶}

از این جمله است بعضی ابیات که مأخوذ از دیوان سنایی یا متأثر از آن به نظر می‌آید و نظایر آنها که در مثنوی مضامین و معانی حدیقه را منعکس می‌کند، اعجاب و علاقة مولانا را در حق حکیم غزنوی نشان می‌دهد و البته ناگفته نماند که در میان آثار سنایی، تأثیر حدیقه پیش از دیوان در مثنوی محسوس و بارز است.

این علاقة شدید مولانا نسبت به سنایی، موجب شد که برخی از متأخرین^{۱۷} اشارت کرده‌اند که مولانا مدتی ملازمت سنایی را اختیار کرده است. اما چون مسلم شد که سنایی به سال ۵۴۵ ه. ق یعنی پنجاه و نه سال پیش از ولادت مولانا، وفات یافته، پس بطلان این روایت واضح است.^{۱۸}

افلاکی نیز در جای جای کتاب خویش از شدت علاقة مولانا نسبت به سنایی سخن گفته است و اقوال و احوال وی را بر مریدان خود بیان می‌نموده است. علاوه بر چند نمونه‌ای که ذکر آنها گذشت، در کتاب افلاکی به نمونه‌های دیگری نیز برمی‌خوریم؛ از آن جمله است:

«همچنان (مولانا) فرمود که در آخر وقت خواجه حکیم سنایی - رحمة الله علیه - زیر زبان چیزی می‌منگید. محبان گوش فاپیش دهانش بردند، این بیت را می‌گفت:
باز گشتم ز آنچه گفتم ز آنکه نیست

در سخن معنی و در معنی سخن»^{۱۹}
و حتی مرثیه‌ای که مولانا بعد از سال‌ها، بر وفات سنایی - البته به تقلید از مرثیه مشهور منتسب به رودکی - سروده است، خود حاکی از همین شدت علاقة وی است:

گفت کسی خواجه سنایی بمرد

مرگ چنین خواجه نه کاری است خرد

قالب خاکی به زمین باز داد

روح طبیعی به فلک واسپرد

ماه وجودش زغباری برست

آب حیاتش به درآمد ز دُرد

پرتو خورشید جدا شد ز تن

هر چه زخورشید جدا شد، فسرود

صافی انگور به میخانه رفت

چون که اجل خوشه تن را فشرود

شد همگی جان، مثل آفتاب

جان شده را مرده نباید شمرد

مغز تو نغز است، اگر پوست مُرد

مغز نمیرد، مگرش دوست بُرد^{۲۰}

و در غزل‌های دیگر نیز از سنایی با تکریم یاد می‌کند و او را نمونه یک انسان کامل می‌داند؛ از جمله در غزلی با مطلع:

آن کسان کاینجا طمع از جان و دل برداشتند

در عتاب «لن ترانی» دل ز بر برداشتند

که می‌فرماید:

این چنین مردان که من گفتم همه در راه دوست

چون سنایی هر یکی پنجاه چاکر داشتند^{۲۱}

در غزلیات مولانا نیز مواردی هست که گوینده خواه ناخواه، متأثر از اشعار سنایی شده است؛ از جمله در غزلی است که گویا مولانا در حالت وجد و سماع آن را سروده که با اندکی اختلاف، مطلع آن عیناً مطلع غزلی از سنایی است:

معشوقه به سامان شد تا باد چنین بادا

کفرش همه ایمان شد، تا باد چنین بادا^{۲۲}

در دیگر آثار مولانا - علاوه بر مثنوی و غزلیات - رد پای از این علاقة و تعلق خاطر نیز دیده می‌شود. در **مجالس سبعه** که از تحریر هفت موعظه مولانا به وجود آمده و مسلماً بعدها به همت سلطان ولد، فرزند مولانا، شکل کامل‌تر و منظم‌تری گرفته است جا به جا اشعاری به چشم می‌خورد که همه این اشعار از سروده‌های خود مولانا نیست؛ مثلاً در مجلس سوم یک غزل از سنایی و غزلی از عطار آمده است.^{۲۳}

سلطان ولد نیز در «ابتدا نامه» می‌نویسد که مولانا بعد از ملاقات با شمس به شاعری روی آورد. سپس به قیاس می‌پردازد و اشعار شاعرانی را که شعرشان از فکر و خیال می‌زاید، با اقوال اولیا که از منبع الهام می‌جوشد و همه تفسیر است و اسرار قرآن را کشف می‌کند، با هم می‌سنجد. وی در همان کتاب اصرار دارد که شاعرانی چون انوری و ظهیر و دیگر شعرا این جهانی را نباید با شعری چون سنایی و عطار و مولانا برابر دانست.^{۲۴}

با این همه، نه مجرد شیوه و بیان عطار و سنایی ویژگی‌های شعر مولانا را توجیه می‌کند، نه نشانه‌هایی که از شعر امثال انوری و ظهیر فاریابی و خاقانی که گاه در کلام او به نظر می‌رسد معرف شیوه فکر و بیان اوست. در شعر او شوق و هیجان روح بی‌هیچ آرایشی جلوه دارد. به هر حال، آنچه گذشت تلاشی بود بر نمایاندن شدت تعلق خاطر مولانا نسبت به سنایی و علل اساسی این توجه و تعلق؛ و اینکه پدر مولانا، بهاء‌الدین ولد، و استاد وی، محقق ترمذی، و حتی بعدها فرزندش سلطان ولد این علاقة را نسبت به سنایی داشتند و آثار او را مورد مطالعه قرار می‌دادند و در مواعظ و مجالس خویش اغلب استشهداد بدان

می نمودند؛ و این سخن هم دور نیست که سنایی آغازگر این راه بوده و کسانی چون عطار و مولانا پیرو راهی بودند که سنایی در پیش روی آنها نهاده بود.

در سطور آتی به بررسی جنبه‌های مختلف و تجلی این تعلق در آثار مولانا خواهیم پرداخت و اینکه مولانا چگونه و بر چه میزان از آثار سنایی، بالاخص از **حدیقة الحقیقه** تأثیر پذیرفته است.

شگردهای تأثیرپذیری

تأثیرپذیری یا تأثر را که معادل فرنگی آن Impression است ۲۵ در عرصه ادب فارسی، بالاخص در نظم بر دو نوع می‌توان مطرح کرد:
۱- اثرپذیری پیدا و آشکار: آنجاست که شاعری ضمن آوردن نام شخص مورد نظر بیتی را عیناً و یا مضمون بیتی یا کلمه‌ای را از او نقل کند. مثلاً در این بیت از مثنوی، مولانا با ذکر نام سنایی با عنوان «حکیم غزنوی» از وی متأثر (آشکار) شده است:

آن چنان گوید حکیم غزنوی

در الهی نامه گر خوش بشنوی

کم فضولی کن تو در حکم قدر

در خور آمد شخص خر با گوش خر

(مثنوی، ۲۷۷۱/۳-۲۷۷۲)

که پدید است در جهان یاری

کار هر مرد و مرد هر کاری
(حدیقه، ص ۴۴۹)

در مواردی نیز که تأثر از نوع اول (آشکار و پیدا) است، گاهی مولانا بیتی را بعینه یا با کمی تغییر و تصرف (به اقتضای کلام و وزن) یا مضمونی را از سنایی نقل می‌کند و نامی از او نمی‌برد؛ نمونه‌ای از **غزلیات شمس** که در مطلع غزلی آمده است:

صوفیان در دمی دو عید کنند

عنکبوتان مگس قدید کنند

(کلیات شمس، ج ۲، ص ۲۴۷)

که عیناً بیتی از **حدیقة سنایی** (ص ۳۶۹) است.

یا این بیت از **حدیقه** (ص ۳۷۶) که عیناً در **غزلیات شمس** در مطلع غزلی آمده است:

عیسی روح گرسنه است چو زاغ

خر او می‌کند زکنجد کاغ

(کلیات شمس، ج ۳، ص ۱۲۶)

همچنین نمونه‌های فراوانی بر آن می‌توان یافت. ۲۶

۲- اثرپذیری پوشیده و پنهان: آنجاست که گوینده مضمون یا تصویری از آثار گوینده‌ای دیگر در سروده‌های خویش بیاورد، بی‌آنکه

حکیم غزنوی

و نیز همین بیت در جای دیگر از مثنوی:

گوش خر بفروش و دیگر گوش خر

کاین سخن را در نیابد گوش خر

(مثنوی، ۱۰۲۸/۱)

که متأثر از این بیت از **حدیقة الحقیقه سنایی** است:

تو فضول از میانه بیرون بر

گوش خر در خور است با سر خر

(حدیقه، ص ۸۳)

و نظایر آن، چه در **غزلیات شمس** و چه در **مثنوی معنوی** به وفور

دیده می‌شود؛ نمونه‌ای دیگر از **غزلیات شمس**:

ای سنایی گرنیابی یار، یار خویش باش

در جهان هر مرد و کاری، مرد کار خویش باش

(کلیات شمس، ج ۳، ص ۹۶)

که تأثری آشکار از این بیت **حدیقة سنایی** است:

نمونه‌ای دیگر از **مثنوی**:

اشاره‌ای به بهره‌گیری خود کند، خصوصاً اینکه ظاهر عبارت تفاوتی تام با عبارت گوینده تأثیرگذار داشته باشد و صرفاً از لحاظ مضمون و محتوای کلام باشد. در این شیوه گاه نشانه و قرینه‌ای حالی یا مقالی هست بر اینکه گوینده مستقیم یا غیر مستقیم از مضامین گوینده‌ای دیگر بهره گرفته است و این میسر نیست مگر زمانی که آثار و احوال و اقوال هر دو گوینده نکته به نکته مورد بررسی قرار گیرد. به عنوان نمونه، ابیات فراوانی را در مثنوی و **غزلیات شمس** می‌توان یافت که مولانا متأثر از سنایی شده است. این اثرپذیری را که گاهی به صورت ناخودآگاه به سبب مطالعات مکرری که مولانا از آثار سنایی داشته و بیتی یا مضمونی را در آن حالت وجد و شور و حال در میان ابیات خود آورده است، به وفور می‌توان دید. نمونه بارز این نوع اثرپذیری در **غزلیات شمس**، غزلی است با مطلع:

معشوقه به سامان شد، تا باد چنین بادا

کفرش همه ایمان شد، تا باد چنین بادا

(کلیات شمس، ج ۱، ص ۵۵)

که با کمی تغییر (حذف الف دعایی) مطلع غزلی است از سنایی

(دیوان، ص ۸۳۸).

چون غرض دلالت گشت و واصفی

از سه گز کرباس یابی یوسفی
(مثنوی ، ۳۴۶۱/۶)

که متأثر از این بیت حدیقه سنایی است:
چون زبان حسد بود نخاس

یوسفی یابی از دو گز کرباس
(حدیقه ، ص ۷۱۲)

اگر بخواهیم تقسیم‌بندی دیگری از انواع اثرپذیری ارائه دهیم و به اصطلاح شیوه‌ها و شگردهای اثرپذیری (تأثر) را بیان کنیم ، می‌توان آن را در دو عنوان مطرح کرد:

۱- اثرپذیری لفظی یا گزاره‌ای: در این نوع اثرپذیری گوینده‌ای در ضمن کلام خود ، بیتی یا سخنی یا مضمونی را از گوینده دیگر بیآورد ، چه نامی از او بیآورد و چه نام او را ذکر نکند. نمونه‌های فراوانی را می‌توان در مثنوی و غزلیات شمس بر این مدعا یافت؛ از آن جمله نمونه‌ای از مثنوی است:

بشنو الفاظ حکیم پرده‌ای

سر همانجانه که باده خورده‌ای
(مثنوی ، ۳۴۲۶/۱)

که متأثر است از این بیت سنایی:
برمراز مقام مستی پی

سر هم آنجا بنه که خوردی می
(حدیقه ، ص ۱۱۴)

۲- اثرپذیری گزارشی یا تفسیری: در این نوع از اثرپذیری گوینده‌ای سخنی یا بیتی از گوینده دیگر را تفسیر و توضیح می‌دهد، و آن به گونه‌ای است که شخص متأثر بیتی یا سخنی را از فرد مورد نظر شنیده یا خوانده باشد و آن را قابل توضیح بداند و این علل گوناگونی می‌تواند داشته باشد؛ گاه ممکن است سخنی را دیگران ادراک نکنند و او خواسته باشد آن را تبیین کند و یا اینکه در ضمن آن سخن اندیشه‌ای والا نهفته باشد که شایسته تفسیر بیشتر باشد؛ نمونه بارز این گونه اثرپذیری را در مثنوی می‌توان یافت؛ از آن جمله مولانا در دفتر اول (از بیت ۱۷۶۳) مثنوی با ذکر بیتی از سنایی آن را تفسیر و به اصطلاح گزارش و توضیح می‌دهد. آن بیت سنایی چنین است:

به هر چه از راه وامانی ، چه کفر آن حرف و چه ایمان

به هر چه از دوست دور افتی ، چه زست آن نقش و چه زیبا
(دیوان سنایی ، ص ۵۱)

همچنین نمونه‌های فراوان دیگری نیز در مثنوی و غزلیات شمس می‌توان یافت که در سطور آتی به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد .

قصص مشترک مثنوی مولانا و حدیقه سنایی:

با توجه به حکایت افلاکی در باب ترغیب و تشویق حسام‌الدین چلبی ، مولانا را بر سرودن مثنوی‌ای به شیوه و اسلوب الهی نامه (حدیقه) حکیم سنایی یا منطق الطیر عطار ، و برگزیدن مولانا اسلوب حدیقه سنایی و وزن منطق الطیر^{۳۷} بلکه تلفیقی تام از آثار ایشان و دیگر گویندگان و اینکه مولانا خود تصریح فرموده که ایشان (سنایی و عطار) همه سخن از فراق گفته‌اند و ما از وصال^{۲۸} خود به خود این سؤال پیش

می‌آید که چه تناسب و تفاوتی میان مثنوی مولانا و حدیقه حکیم سنایی است . حدیقه که الهام‌بخش و باعث ایجاد مثنوی مولانا بود ، چه مشترکات و اختلافاتی از حیث ساختاری و محتوایی ، این دو می‌توانند داشته باشند. لذا اینجا اجمالاً برخی از این ویژگی‌ها را بررسی می‌کنیم و به طور خلاصه به بعضی از این اختلافات مثنوی و حدیقه می‌پردازیم ، هر چند که گاهی اوقات ملاک ما فقط حکایات و مضامین مشترک نیست:

۱- ظاهراً حدیقه منسجم است ، زیرا در ده باب جداگانه سروده شده است و حکایات هر باب تقریباً هم مضمون هستند ، اما مثنوی چنین نیست و از یک نقطه شروع شده است و بالاخره پایان پذیرفته است .

۲- ارتباط حکایات در مولوی به مراتب قوی‌تر از سنایی است .
۳- مولوی برای اینکه مخاطب را ارضاء کند حکایت را طنزآمیز بیان کرده است که از مجموع ۳۹۱ حکایت ، حداقل ۱۰۵ حکایت طنزآمیز دارد ، اما تعداد حکایات طنزآمیز سنایی انگشت شمارند ، که این یکی از دلایل خشکی و خشنی حدیقه در مقایسه با مثنوی است .

۴- سنایی معمولاً در هر یک حکایت یک بار نتیجه گرفته است ، اما مولوی چندین بار از کلیت حکایت و از اجزای آن نتیجه‌گیری کرده است .

۵- مولوی معمولاً حکایات را در چند مرحله (گاهی اوقات حدود ۲۰ مرحله) سروده است ، اما سنایی حکایات را در یک مرحله سروده است .

۶- هم سنایی و هم مولوی به هزل اهمیت داده‌اند و از آوردن الفاظ رکیک و داستان‌های رکیک ابایی نداشته‌اند ، هر چند سنایی در این زمینه بیشتر از مولوی به ذکر این گونه حکایات و الفاظ اهمیت داده است ، اما ناگفته مشخص است که مراد ایشان از ذکر این گونه حکایات صرفاً برای نتیجه‌گیری بوده است ، چنانکه سنایی می‌گوید:

هزل من هزل نیست ، تعلیمی است

بیت من بیت نیست ، اقلیمی است
(حدیقه ، ص ۷۲۲)

و مولوی می‌گوید:

هزل تعلیم است آن را خوش شنو

تو مشو بر ظاهر هزلش گرو

هر جدی هزل است پیش هازلان

هزل‌ها جد است پیش عاقلان
(مثنوی ، ۳۵۵۸/۴ - ۳۵۵۹)

۷- در حدیقه علاوه بر مسائل دیگری از جمله مدح حضرت رسول ، صحابه و ... تقریباً مطابق شیوه مرسوم مثنوی سرایان آمده است ، اما مثنوی چنین نیست . همچنین در حدیقه گاهی اوقات سنایی به هجو شعرا و برخی افراد معاصر خود می‌پردازد (ر ک: حدیقه ، ص ۶۷۵ تا ۶۹۰) که کتاب را از یکدستی و وحدت دور کرده است ، در حالی که مثنوی ، سرایا به مسائل عرفانی و فلسفی و کلامی پرداخته است .

۸- در حدیقه از حکایت همان نتیجه‌ای گرفته شده است که قبل از سرودن حکایت اراده شده است ، اما در مثنوی علاوه بر نتیجه‌ای که مولوی قبل از سرودن حکایت اراده کرده است ، نتایج فراوان دیگری هم ذکر کرده است .

۹- در حکایات مثنوی استعارات بیشتر مرشحه یا سمبل‌اند ، در حالی

مثنوی دروغ و کلاه

که در حدیقه چنین نیست؛ به عنوان نمونه به حکایت «احد احد گفتن بلال» و یا «خلیفه و اعرابی» رجوع شود.

۱۰- در مثنوی پارادوکس یا متناقض نما به وفور به چشم می خورد، به عنوان نمونه رجوع شود به حکایت «پیر چنگی»؛ در حالی که در حدیقه به ندرت دیده می شود.

۱۱- مولوی بیش از سنایی به درج و شرح آیات و احادیث پرداخته است. ۱۲- مولوی تقریباً در همه حکایات نتیجه ای می گیرد، اما سنایی در خیلی از حکایات نتیجه را به خواننده واگذار می کند، به همین دلیل حکایات بدون نتیجه در سنایی فراوان است.

۱۳- سنایی مطابق معمول، کتاب را به مملوح (بهرامشاه) تقدیم کرده است، اما مولوی کتابش را به هیچ سلطانی تقدیم نکرده است. ۱۴- حکایات مولوی معقول تر از حکایات سنایی است.

۱۵- حکایات صرفاً تاریخی و بدون هیچ لطافتی در حدیقه تقریباً بیشتر از مثنوی است. مولوی حتی در ذکر حکایات تاریخی برای بیان اندیشه، دخل و تصرف هایی داشته است؛ به عنوان نمونه به حکایت «حضرت علی با عمرو بن عبود» رجوع شود.

این نمونه هایی مختصر بود از مقایسه ساختاری و محتوایی حدیقه با مثنوی که به موارد مهم آن اشاره نمودیم و ذیلاً به قصص مشترک مثنوی و حدیقه می پردازیم:

علاوه بر شش حکایت مشترک مثنوی و حدیقه که مرحوم استاد بدیع الزمان فروزانفر در کتاب ارزشمند **ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی** بیانها اشاره کرده اند، به موارد دیگری هم می توان اشاره کرد که مطمئناً مولانا در بیان آن قصص به حدیقه سنایی نظر داشته و از آن متأثر شده است. شش حکایتی که مرحوم فروزانفر مطرح کرده، عبارت اند از: حکایت فیل و کوران، شاگرد احوال، ابراهیم و آتش، زنگی و آینه، انسان گل خوار و مرغ و دام. ۲۹

غیر از این شش حکایت تمثیلی مذکور، دو حکایت دیگری هم هست که یقیناً می توان جزو حکایات مشترک سنایی و مولانا مطرح کرد: ۱- حکایت احوال و ماه:

مولانا این تمثیل را که در مورد «پذیرا آمدن سخن باطل در دل

باطلان» است، چنین نقل می کند:

گر بگویی احولی را مه یکبست

گوید این دو است، در وحدت شکبست

ور برو خندد کسی گوید دو است

راست دارد این سزای بدخو است

بر دروغان جمع می آید دروغ

الخبیثات للخبیثین زد فروغ

(مثنوی، ۲/۳۶۳۷-۳۶۳۹)

ایضاً:

گفت استاد احولی را کاندرآ

رو برون آراز وثاق آن شیشه را

گفت احوال ز آن دو شیشه من کدام

پیش تو آرم بکن شرح تمام

گفت استاد آن دو شیشه نیست رو

احولی بگذار و افزون بین مشو

گفت ای اوستا مرا طعنه مزین

گفت اوستا ز آن دو یک را در شکن

شیشه یک بود و به چشمش دو نمود

چون شکست او شیشه را دیگر نبود

چون یکی بشکست هر دو شد ز چشم

مرد احوال گردد از میلان و خشم ...

(مثنوی، ۱/۳۲۷۱ به بعد)

که اشاره دارد به تمثیل «مناظره پسر احوال با پدر» برای آنهایی که

با چشم دوبین می نگرند، از حدیقه سنایی:

پسری احوال از پدر پرسید

کای حدیث تو بسته را چو کلید

گفتی احوال یکی دو بیند، چون

من نیبم از آنچه هست افزون

احوال ار هیچ کز شمارستی

بر فلک مه که دو است چارستی

پس خطا گفت آنکه این گفت است

کاحول از طاق بنگرد جفت است

ترسم اندر طریق شارع دین

آن چنانی که احوال کژبین

(حدیقه، ص ۸۴)

در ظاهر حکایات تفاوتی بین دو تمثیل ملاحظه می شود ، چنانکه حکایت حدیقه گفت و گو بین پدر و پسر احوال درباره رؤیت ماه است ، اما در مثنوی ضرب المثلی است که به شکل تذکر یک نکته اخلاقی به مخاطب درباره دویینی شخص احوال است . مرحوم مدرس رضوی مأخذ حکایت حدیقه را از کتاب **فقد العلم و العلماء** (ص ۴۰) می داند . ۳۰

۲- قصه دعوت نوح (ع) و انکار مشرکان:

از مثنوی مولانا:

نوح نهصد سال دعوت می نمود

دم به دم انکار قومش می فزود

هیچ از گفتن عنان واپس کشید؟

هیچ اندر غار خاموشی خزید؟

گفت از بانگ و غوغای سگان

هیچ واگردد ز راهی کاروان؟

یا شب مهتاب از غوغای سگ

سست گردد بئر را در سیرتک

مه فشانند نور و سگ عوعو کند

هر کسی بر خلقت خود می تند

هر کسی را خدمتی داده قضا

در خور آن گوش اندر ابتلا

چون که نگذارد سگ آن نعره سقم

من مهم ، سیران خود را چون هلم؟

زان که سرکه سرکی افزون کند

پس شکر را واجب افزونی بود

قوم بر وی سرکه ها می ریختند

نوح را دریا فزون می ریخت قند ...

(مثنوی ، ۱۰/۶-۱۹)

که اشاره ای به این حکایت از حدیقه سنایی دارد:

نوح را گرچه عمر داد اله

اندرین خاک نهصد و پنجاه

کرده دعوت به آشکار و نهان

کافران را به هر زمان و آوان

خلق نشنید هیچ دعوت نوح

هیچ کس قول او نداشت فتوح

اندر آن طول عمر نهصد سال

سی و نه تن ز وی شنید مقال

و آن دگر قوم چون زبان یگشاد

همه را جملگی به طوفان داد

«لاتذر» گفت قوم را یکسر

زانکه کردند زو به جمله حذر

دعوت من چو دعوت نوح است

گفته من طراوت روح است

هر که بشنید بیخ او را به

وانکه نشنید خیره ما را چه

(حدیقه ، ص ۷۴۰)

که در این قصه سنایی و مولانا از حضرت نوح (ع) چهره ای صاحب عزم و بی تزلزل تصویر می کنند . در واقع نوح هم با ثبات عزم بی نظیری که فقط شایسته انبیا است طی مدت بیش از نهصد سال در مقابل ایذاء و استهزاء منکران دعوت خود را دنبال می کند و چیزی جز انکار قوم حاصل نمی یابد ، هرگز از گفتن حق باز نمی ایستد .

مضامین مشترک سنایی و مولوی:

علاوه برقصص و تمثیلات مشترک بین مثنوی مولانا و حدیقه سنایی ، به مضامینی تک بیتی یا چندبیتی برمی خوریم که نشانگر تأثر شدید مولانا از مضمون پردازی های سنایی ، چه در دیوان اشعارش و چه در مثنوی هایش ، است . حال به صورتی اجمالی به برخی از این مضامین مشترک اشاره می کنیم:

الف: مثنوی و حدیقه:

۱- آسمان های دیگر:

غیب را ابری و آبی دیگرست

آسمان و آفتابی دیگرست

(مثنوی ، ۲۰۳۵/۱)

آسمان هاست در ولایت جان

کارفرمای آسمان جهان

در ره روح پست و بالاهاست

کوه های بلند و دریاهاست

(حدیقه ، نقل از سرنی ، ج ۱ ، بند ۱۳۵)

۲- یوسف و کرباس:

چون غرض دلاله گشت و واصفی

از سه گز کرباس یابی یوسفی

(مثنوی ، ۳۴۶۱/۶)

چون زبان حسد بود نخاس

یوسفی یابی از دو گز کرباس

(حدیقه ، ص ۷۱۲)

۳- رازداری:

بشنو الفاظ حکیم پرده ای

سر همانجا نه که باده خورده بی

(مثنوی ، ۳۴۲۶/۱)

بر مدار از مقام مستی پی

سر هم آنجا بنه که خوردی می

(حدیقه ، ص ۱۱۴)

۴- تناسب گوش خر با خر:

آن چنان گوید حکیم غزنوی

در الهی نامه گر خوش بشنوی:

کم فضولی کن تو در حکم قدر

در خور آمد شخص خر با گوش خر
(مثنوی، ۲۷۷۱/۳-۲۷۷۲)

و نیز از مثنوی:

گوش خر بفروش و دیگر گوش خر

کاین سخن را در نیابد گوش خر
(مثنوی، ۱۰۲۸/۱)

تو فضول از میانه بیرون بر

گوش خر در خور است با سر خر
(حدیقه، ص ۸۳)

۵- نقش دوستی طفلان:

پس نکو گفت آن حکیم کامیار

که تو طفلی خانه پر نقش و نگار
(مثنوی، ۲۵۶۶/۴)

همه اندرز من به تو این است

که تو طفلی و خانه رنگین است
(حدیقه، ص ۴۳۱)

۶- ترک خودی:

در الهی نامه بس اندرز کرد

که بر آر از دودمان خویش گرد
(مثنوی، ۲۵۶۷/۴)

چون تو از بود خویش گشتی نیست

کمر جهد بر بند و در ره ایست
(حدیقه، ص ۷۹)

۷- بی وفایی فرومایگان:

من ندیدم جز شقاوت از لثام

گر تو دیدستی رسان از من سلام
(مثنوی، ۱۶۷۰/۱)

من وفایی ندیده‌ام ز خسان

گر تو دیدی سلام من برسان
(حدیقه، ص ۴۵۵ و ص ۷۴۰)

۸- همراهی کفر و دین:

پس از این رو کفر و ایمان شاهدند

بر خداوندیش هر دو ساجدند
(مثنوی، ۲۵۴۳/۲)

کفر و دین هر دو در رهت پویان

«وحده لا شریک له» گویان
(حدیقه، ص ۶۰)

۹- نامه در نور برق خواندن:

بر کف دریا فرس را راندن

نامه‌ای در نور برقی خواندن

از حریصی عاقبت نادیدن است

بر دل و بر عقل خود خندیدن است
(مثنوی، ۱۵۴۶/۲-۱۵۴۷)

کس به تدبیر سفله ملک نراند

نامه در نور برق نتوان خواند
(حدیقه، ص ۵۷۹)

۱۰- کلاه زبینه سر گل است:

مال و زر سر را بود همچون کلاه

گل بود او کز کله سازد پناه
(مثنوی، ۲۳۴۳/۱)

سر گل را کله پناه بود

با چنین سر کله گناه بود
(حدیقه، ص ۱۲۶)

همچنین از حدیقه:

آدمی را ز جاه بهتر چاه

گل فضولی شود چو بافت کلاه

گلزار بنفشه و زعفران

۱۱- غم مقلس:

تُرک جوشش، شرح کردیم نیم خام

از حکیم غزنوی بشنو تمام

در الهی نامه گوید شرح این

آن حکیم غیب و فخر العارفین

غم خور و نان غم افزایان مخور

ز آنکه عاقل غم خورد، کودک شکر
(مثنوی، ۸۵۰/۲ به بعد)

غم جان خور که آن نان خورده است

تا لب گور گرده بر گرده است
(حدیقه، ص ۱۰۶)

و نیز از حدیقه:

غم خود خور ز دیگران مندیش

تو بر خوشتن بنه در پیش
(حدیقه، ص ۲۹۲)

۱۲- سیر عارف و زاهد:

سیر عارف هر دمی تا تحت شاه

سیر زاهد هر مهی یک روزه راه
(مثنوی، ۲۱۸۰/۵)

دو دو عالم یکی کند صادق

سه سه منزل یکی کند عاشق
(حدیقه، ص ۷۳)

۱۳- نسبت خوبی و بدی:

پس بد مطلق نباشد در جهان

نوحه گر گوید حدیث سوزناک

لیک کو سوز دل و دامان چاک؟

(مثنوی، نقل از تعلیقات حدیقه، ص ۶۹۴)

نوحه گر کز پس تسو گرید

او نه از چشم، کز گلو گرید

(حدیقه، ص ۶۸۷)

۲۰- گنایی عباس دبس:

گفت خدمت آنکه بهر دل نفس

خویش را سازی تو چون عباس دبس

(مثنوی، ۲۷۵۶/۵)

که در مقدمه حدیقه به نثر، شبیه چنین عبارتی دیده می شود:

«... رمه رمه رعایای عباس دبس از راه این هدیه کدیبه می کنند...»

(حدیقه، ص ۴۳)

و نظایر این مضامین مشترک در مثنوی و حدیقه به چشم می خورد که اینجا به دلیل پرهیز از اطناب کلام به همین مقدار بسنده می کنیم.

ب- مثنوی و دیوان سنایی:

در مثنوی در پارهای موارد به مضامینی برمی خوریم که به نحوی از دیوان سنایی نیز متأثر شده است، از آن جمله به موارد زیر می توان اشاره کرد:

۱- آفتاب و گوهر پروری:

سال ها باید که اندر آفتاب

لعل یابد رنگ و رخسانی و تاب

(مثنوی، ۲۵۹۲/۱)

سال ها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب

لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

(دیوان سنایی، ص ۴۸۵)

۲- حرص و شهوت و بندگی و شاهی:

گفت شاهی شیخ را اندر سخن

چیزی از بخشش ز من درخواست کن

گفت ای شه شرم ناید مر تو را

که چنین گویی مرا زین برتر آ

من دو بنده دارم و ایشان حقیر

و آن دو بر تو حاکمانند و امیر

گفت شه: آن دو چه اند، آن زلت است

گفت: آن یک خشم و دیگر شهوت است

(مثنوی، ۱۴۶۵/۲ - ۱۴۶۸)

که حکیم سنایی مضمون این حکایت را در ابیات زیر گنجانده است: حرص و شهوت خواجگان را شاه و ما را بنده اند

بنگر اندر ما و ایشان گرت ناید باوری

پس تو گویی این گره را چاکری کن چون کنند

بندگان بندگان را پادشاهان چاکری

(دیوان سنایی، ص ۶۶۰)

اما چنین به نظر می رسد که مأخذ مولانا در بیان این حکایت، به جز

آنچه سنایی گفته، چه بسا آثار دیگری نیز بوده است. از آن جمله

بد به نسبت باشد این را هم بدان

(مثنوی، ۶۵/۴)

آن زمان که ایزد آفرید آفاق

هیچ بد نافرید بر اطلاق

(حدیقه، ص ۸۶)

۱۴- کوه و ندا:

این جهان کوه است و فعل ما ندا

سوی ما آید نداها را صدا

(مثنوی، ۲۱۵/۱)

لحن خوش دار چون به کوه آیی

کوه را بانگ خر چه فرمایی

(حدیقه، ص ۱۴۵)

۱۵- نور ایمان و نار دوزخ:

زانکه دوزخ گوید ای مؤمن تو زود

بر گذر که نورت آتش را ربود

بگذر ای مؤمن که نورت می کشد

آتشم را چون که دامن می کشد

(مثنوی، ۲۷۰۹/۴ - ۲۷۱۰)

آه عارف چو راه برگیرد

دوزخ از بیم او سپر گیرد

(حدیقه، ص ۱۰۲)

۱۶- همه گفتی چو مصطفی گفتی:

نام احمد نام جمله انبیاست

چون که صد آمد، نود هم پیش ماست

(مثنوی، ۱۱۰۶/۱)

تا به حشر ای دل ار ثنا گفتی

همه گفتی چو مصطفی گفتی

(حدیقه، ص ۲۰۶)

۱۷- گوش و سر:

مستمع او، قایل او بی احتجاج

زانکه «الاذنان من رأس ای مثاب»

(مثنوی، ۱۰۲۴/۶)

از تو و آن توست گوش بشر

چه عجب زانکه هست گوش از سر

(حدیقه، ص ۲۱۲)

۱۸- کسوف آفتاب و گستاخی او:

بد ز گستاخی کسوف آفتاب

شد عزازیلی ز جرأت ردّ باب

(مثنوی، ۹۲/۱)

کرده خورشید را جلا ز منیش

سایه نور دلق هفده منیش

(حدیقه، ص ۲۳۶)

۱۹- نوحه گر و دلسوزی:

«اسکندرنامه نظامی گنجوی» و «منطق الطیر عطار» و یا: حاشیه الملل و النحل ابن حزم (ج ۳، ص ۷۱)، اخبار الحکماء قفطی (ص ۱۳۵)، کشف المحجوب هجویری (ص ۲۳)، زادالمسافرین امیر حسینی هروی (ص ۵۴-۵۷).^{۳۱}
۳- وطن و غربت:

گفت معشوقی به عاشقی کای فتی

تو به غربت دیده‌ای بس شهرها
پس کدامین شهر ز آنها خوشترست
گفت: آن شهری که در وی دلبرست

هر کجا باشد شه ما را بساط

هست صحراگر بود سم الخیاط

هر کجا که یوسفی باشد چو ماه

جنت است ار چه که باشد قعر چاه

(مثنوی، ۳۸۰۸/۳ به بعد)

متأثر از این اشعاری است که امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم

به سنایی نسبت می‌دهد:

برّه و مرغ را بدان ره کش

که به انسان رسند در مقدار

جز بدین ظلم باشد ار بکشد

بی‌نمازی مسیحی‌بی را زار

(دیوان سنایی، ص ۲۰۲)

۵- بی‌اعتنایی به کار افزایش و پرداختن به کار خویش:

آنکه فرمودست او اندر خطاب

کره و مادر همی خوردند آب

می‌شخولیدند هر دم آن نفر

بهر اسبان که هلا هین آب خور

آن شخولینن به کره می‌رسید

سرهمی برداشت و از خور می‌رید

مادرش پرسید کای کره چرا

می‌رمی هر ساعتی زین استقا

گفت کره: می‌شخولند این گروه

ز اتفاق بانگشان دارم شکوه



تا نقش خیال دوست با ماست

ما را همه عمر خود تماشااست

آنجا که جمال دوستان است

و الله که میان خانه صحراست

هرجا که مراد دل برآید

یک خار به از هزار خرماست

(دیوان سنایی، نقل از ماخذ قصص، ص ۱۲۱)

۴- برتری انسان بر حیوان:

جمله حیوان را پی انسان بکش

جمله انسان را بکش از بهر هوش

(مثنوی، ۲۰۳/۱)

که ظاهراً متأثر و هم مضمون با این ابیات از سنایی است:

پس دلم می‌لرزد از جا می‌رود

ز اتفاق نعره خوفم می‌رسد

گفت مادر: تا جهان بودست ازین

کار افزایش بندگاندر زمین

هین تو کار خویش کن ای ارجمند

زود کایشان ریش خود برمی‌کنند

وقت تنگ و می‌رود آب فراخ

پیش از آن کز هجر گردی شاخ شاخ

(مثنوی، ۴۲۹۲/۳ به بعد)

متأثر است از ابیاتی از حکیم سنایی که چنین است:

آن کره‌ای به مادر خود گفت که ما

آبی همی خوریم، صفیبری همی زنند

مادر به کره گفت: برو بیهده مگوی

تو کار خویش کن که همه ریش می کنند
(دیوان سنایی، نقل از مآخذ قصص، ص ۱۲۵)

۶- زیبایی و ناز:

بشنو این پند از حکیم غزنوی

تایبایی در تن کهنه نوی

ناز را رویی بیاید همچو ورد

چون ندراری، گرد بدخویی مگرد

زشت باشد روی نازیبا و ناز

سخت باشد چشم نابینا و درد

(مثنوی، ۱۹۱۵/۱-۱۹۱۷)

اشاره است به ابیاتی از حکیم سنایی با اندکی تغییر:

ناز را رویی بیاید همچو ورد

ور ندراری گرد بدخویی مگرد...

زشت باشد روی نازیبا و ناز

صعب باشد چشم نابینا و درد

(دیوان سنایی، ص ۸۵)

و چندین مورد دیگر نیز وجود دارد که به همین مقدار بسنده می کنیم.

ج- غزلیات مولانا و آثار سنایی (دیوان و حدیقه):

مولانا چندین بار در غزلیاتش نیز از آثار سنایی متأثر شده است که اینجا اجمالاً به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- جان را در افکن در عدم زیرا نشاید، ای صنم

تو محتشم، او محتشم، چیزی بده درویش را

(کلیات شمس، ج ۱، ص ۱۳)

که متأثر از این بیت سنایی است:

بیرون خرام و بر نشین، بر شهپر روح الامین

آخر گزاف است این چنین، تو محتشم، او محتشم

(دیوان سنایی، ص ۳۹۰)

۲- ما همیشه میان گلشکریم

زان دل ما قوی است در بر ما

زهره دارد حوادث طبعی

که بگردد به گرد لشکر ما؟

ما به پر می پریم سوی فلک

ز آنکه عرشی است اصل جوهر ما

(کلیات شمس، ج ۱، ص ۱۵۵)

که این ابیات با کمی تغییر در قافیه و ارکان دیگر ابیات، از سنایی

است:

تو همیشه میان گلشکری

زان دل تو قوی است در بر تو

زهره دارد حوادث طبعی

که بگردد به گرد لشکر تو؟

تو به پر می پری به سوی فلک

زانکه عرشی است اصل گوهر تو

(دیوان سنایی، ص ۱۰۹۰)

۳- تا نقش خیال دوست با ماست

ما را همه عمر خود تماشااست

آنجا که وصال دوست است

ولله که میان خانه صحراست

و آنجا که مراد دل بر آید

یک خار به از هزار خرماست

(کلیات شمس، ج ۱، ص ۲۱۶)

که ابیات با مختصر اختلاف از سنایی است. (رک: **دیوان سنایی، ص ۸۰۵**)

۴- عشق را بوحنیفه درس نکرد

شافعی را در او روایت نیست

(کلیات شمس، ج ۱، ص ۲۸۹)

که بیت مذکور عیناً از سنایی است. (رک: **دیوان سنایی، ص ۶۰۵**)

۵- بنان که آب حیات اندرون تاریکی است

چه ماهی که ره به آب بسته ای بر خود؟!

(کلیات شمس، ج ۲، ص ۲۳۱)

که متأثر از این بیت از **حدیقه الحقیقه سنایی** است:

که بدین راه در بدی نیکی است

آب حیوان درون تاریکی است

(حدیقه، ص ۸۹)

۶- صوفیان در دمی دو عید کنند

عنکبوتان مگس قدید کنند

(کلیات شمس، ج ۲، ص ۲۴۷)

که مولانا این بیت سنایی را در مطلع غزلی آورده و بیت از حدیقه سنایی است؛ (رک: **حدیقه، ص ۳۶۹**).

۷- ای سنایی گر نیایی یار، یار خویش باش

در جهان هر مرد و کاری، مرد کار خویش باش

(کلیات شمس، ج ۳، ص ۹۶)

که اشاره است به این بیت از سنایی:

که پدید است در جهان یاری

کار هر مرد و مرد هر کاری

(حدیقه، ص ۴۴۹)

۸- عیسی روح گرسنه ست چو زاغ

خر او می کند ز کنجد کاغ

(کلیات شمس، ج ۳، ص ۱۲۶)

که بیت با کمی تغییر، از **حدیقه سنایی** است؛ (رک: **حدیقه، ص ۳۷۶**)

۹- چو آمد روی مه رویم، که باشد من، که من باشم؟

چو هر خاری از او گل شد، چرا من با سمن باشم؟

(کلیات شمس، ج ۳، ص ۲۰۳)

که مصرع اول این بیت با اندکی تفاوت از سنایی است؛ (رک: **دیوان سنایی، ص ۶۷۸**).

۱۰- نی نی به از این باشد با دست وفا کردن

نی نی کم از این باید تقصیر و جفا کردن

(کلیات شمس، ج ۴، ص ۱۵۸)

که مصرع اول این بیت عیناً از سنایی است؛ (رک: دیوان سنایی ، ص ۷۰۵).

همچنین مولانا در مثنوی ، ابیاتی از سنایی را شرح و بسط داده است که با آوردن یک یا چند بیت از سنایی به مبحثی عرفانی پرداخته و مفصلاً آن را توضیح و تفسیر کرده است . ۲۲

حکایات مکرر در مثنوی:

همچنین دور از فایده نیست اگر اشاره کنیم که برخی حکایات در مثنوی هست که دوبار به صورت کامل ذکر شده‌اند ، ولی هر بار نتایج مختلفی از آنها گرفته شده است؛ این حکایات عبارت‌اند از:

- ۱- حکایت باز و کمپیرزن (دفتر دوم و چهارم).
- ۲- حکایت فرعون و هامان (دفتر چهارم در دو جا).
- ۳- حکایت سگی که کور می‌گرفت (دفتر دوم و پنجم).
- ۴- حکایت تشنه‌ای که سنگ در آب می‌انداخت (دفتر دوم و پنجم).
- ۵- حکایت موش و اشتر (دفتر دوم و سوم).
- ۶- حکایت شتری که کوه‌های دور می‌نگرید (دفتر سوم و چهارم).
- ۷- حکایت هود (یا شیبان راعی) و خطی گرد رمه کشیدن او (دفتر اول و ششم).

این مختصری بود از نشان دادن تأثرات مولانا از آثار سنایی و هم‌اندیشی این دو عارف شاعر بزرگ عالم اسلام ، و بیان شگردهای گوناگون تأثیرپذیری مولانا از آثار عرفانی سنایی غزنوی و بهره‌گیری از تفکرات و مضامین او .

پانویست‌ها:

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی .

۱- مناقب العارفین ، ج ۱ ، ص ۲۲۰ .

۲- دیوان سنایی ، ص ۵۱ .

۳- کلیات شمس ، ج ۲ ، ص ۲۶۴ .

۴- رک: مناقب العارفین ، ج ۲ ، ص ۷۴۰ .

۵- رک: پله پله تا ملاقات خدا ، ص ۲۳۹ .

۶- جهت اطلاع بیشتر رک: سرفی ، ج ۱ ، ص ۲۴۸ .

۷- رک: مناقب العارفین ، ج ۲ ، ص ۷۴۰ .

۸- رک: مثنوی ، ۱۳۸۲/۶ ، ۱۶۰۳/۱ ، ۴۲۹/۱۳ ، ۱۹۰۵/۱ ، ۲۵۶۶/۴ ، ۳۲۲۶/۱ .

۹- مناقب العارفین ، ج ۱ ، ص ۴۵۸ .

۱۰- همان ، ص ۲۲۰ .

۱۱- فیه ما فیه ، ص ۳۰۷ .

۱۲- مناقب العارفین ، ج ۱ ، ص ۳۰۹ .

۱۳- پله پله تا ملاقات خدا ، ص ۸۸ و ۲۰۸ .

۱۴- مناقب العارفین ، ج ۱ ، ص ۲۲۲ .

۱۵- همان ، ص ۲۲۲؛ جهت اطلاع بیشتر رک: پله پله تا ملاقات خدا ، ص ۲۳۰ .

۱۶- مناقب العارفین ، ج ۱ ، ص ۲۲۲ .

۱۷- از جمله رک: روضات الجنان ، ج ۴ ، ص ۱۹۸ .

۱۸- جهت اطلاع بیشتر ، رک: رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا

جلال‌الدین ، فروزانفر ، ص ۱۸ .

۱۹- مناقب العارفین ، ج ۱ ، ص ۴۱۵ .

۲۰- کلیات شمس ، ج ۲ ، ص ۲۶۴ .

۲۱- نقل از: مناقب العارفین ، ج ۱ ، ص ۵۲۷ .

۲۲- کلیات شمس ، ج ۱ ، ص ۵۵ .

۲۳- رک: مجالس سبعة ، ص ۷۳ .

۲۴- رک: ابتدا نامه ، ص ۵۳-۵۶ .

۲۵- فرهنگ بلاغی- ادبی ، رادفر ، ج ۱ ، ص ۲۹۱ .

۲۶- از جمله ، رک: کلیات شمس ، ج ۱ ، صص ۱۳ و ۱۵۵ و ۱۶۱؛ ج ۲ ، ص ۲۳۱؛ ج ۳ ، ص ۲۰۳ و ...

۲۷- مناقب العارفین ، ج ۲ ، ص ۷۴۰ .

۲۸- همان ، ج ۱ ، ص ۲۲۰ .

۲۹- رک: ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی ، صص ۹۶ ، ۱۵ ، ۱۴۹ ، ۱۳ ، ۵۱ ، ۶۹ .

۳۰- تعلیقات حدیقه ، ص ۱۳۲ .

۳۱- ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی ، ص ۵۳ .

۳۲- از جمله می‌توان به موارد زیر رجوع کرد: مثنوی ، ج ۱ ، ص ۱۰۸؛ ج ۳ ، ص ۴۸۴؛

ج ۳ ، ص ۳۰۹؛ ج ۲ ، ص ۳۱۴؛ و ...

منابع و ماخذ:

۱- افلاکی ، ش . ، مناقب العارفین ، به کوشش تحسین یازجی ، تهران ، انتشارات

دنیای کتاب ، چاپ سوم ، ۱۳۷۵ ، (ج ۲) .

۲- خوانساری ، م . ، روضات الجنان ، طبع ایران ، چاپ سنگی ، ۱۳۳۶ ق .

۳- رادفر ، ا . ، فرهنگ بلاغی ادبی ، انتشارات اطلاعات ، تهران ، چاپ اول ، ۱۳۶۸ ، (ج ۲) .

۴- رازی ، ا . ، تذکره هفت اقلیم ، به تصحیح سید محمدرضا طاهری (حسرت) ،

انتشارات سروش ، تهران ، چاپ اول ، ۱۳۷۸ ، (ج ۳) .

۵- زرین کوب ، ع . ، سرفی ، انتشارات علمی ، تهران ، چاپ اول ، ۱۳۶۴ ، (ج ۲) .

۶- زرین کوب ، ع . ، پله پله تا ملاقات خدا ، انتشارات علمی ، تهران ، چاپ نهم ، ۱۳۷۵ .

۷- سنایی غزنوی ، م . ، دیوان سنایی ، به تصحیح مدرس رضوی ، انتشارات سنایی ،

تهران ، چاپ سوم ، ۱۳۶۴ .

۸- سنایی غزنوی ، م . ، حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه ، به تصحیح مدرس

رضوی ، انتشارات دانشگاه تهران ، چاپ اول ، ۱۳۷۷ .

۹- فروزانفر ، ب . ، رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد ،

انتشارات زوار ، تهران ، چاپ چهارم ، ۱۳۶۱ .

۱۰- فروزانفر ، ب . ، ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی ، انتشارات امیرکبیر ، تهران ،

چاپ سوم ، ۱۳۶۲ .

۱۱- مدرس رضوی ، م . ، تعلیقات حدیقه ، مؤسسه مطبوعاتی علمی ، تهران ، چاپ

اول ، ۱۳۴۴ .

۱۲- مولوی ، ج . ، مثنوی معنوی ، به تصحیح رینولد ا . نیکلسون ، به اهتمام دکتر

نصرالله یورجودی ، انتشارات امیرکبیر ، تهران ، چاپ دوم ، ۱۳۷۲ ، (ج ۴) .

۱۳- مولوی ، ج . ، فیه ما فیه ، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر ، انتشارات امیرکبیر ،

تهران ، چاپ پنجم ، ۱۳۶۲ .

۱۴- مولوی ، ج . ، کلیات شمس تبریزی ، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر ، انتشارات

امیرکبیر ، تهران ، چاپ سوم ، ۱۳۶۳ ، (ج ۱۰) .

۱۵- مولوی ، ج . ، مجالس سبعة ، به تصحیح دکتر فریدون ناقدیک ، نشر جامی ،

تهران ، چاپ اول ، بی تا .

